

# موسیقی را از ما نگیرید

بازتاب لغو کنسرت هادر افکار عمومی

عکس: نسیم احمدی/ایران



محمد معصومیان/لغو کنسرت و برهم زدن یک محفل هنری، جغرافیا ندارد؛ همدان، بندرعباس، مشهد، اهواز یا کرمانشاه. حتی فرقی نمی‌کند چه هنرمندی و چه سبکی؛ می‌تواند اجرای کیهان کلهر یا موسیقی سنتی و بی‌کلامش باشد یا گروه موسیقی چارتا که سبکی تلفیقی دارد. برهم زنده‌ها که هنوز هم گاه و بی‌گاه ضربتی وارد عمل می‌شوند، می‌گویند دلایل زیادی برای جمع کردن این گونه محافل هنری مجوز دار و قانونی دارند. اینکه حرف‌شان دقیقاً چیست اهمیتی ندارد اما مهم این است که برخی خود را نیروهایی فراتر از قانون، دلسوز تر از مدیریت فرهنگی و دلسوز دنیا و آخرت مردم می‌دانند. چه کسی یاری رویارویی با چنین جایگاه بلند بالایی دارد؟ دستگاه فرهنگی دولت، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از ادامه این سریال ناخوشایند به کار بسته است اما وجه مهم ماجرا مردم هستند؛ مردم با تماشای این بی‌قانونی‌ها به چه حسی از مدیریت کلان جامعه می‌رسند؟ دامنه‌ناامیدی آنها از لغو یک کنسرت مشروع و قانونی تا کجایش خواهد رفت؟ آیا همین که از توانایی دولت در برگزاری یک کنسرت ناامید شوند کافی است که برهم زندگان دلسوز به خواسته خود برسند یا ماجرا فراتر از این تحلیل‌های سیاسی است؟

می‌زنیم زیر خنده. خانم میانسال می‌گوید: «همین کارها را می‌کنند که مردم این طور عصبانی هستند. هر جا می‌روی همه می‌خواهند دعوا کنند. تو اروپا درست وسط جنگ جهانی کنسرت و تئاتر تعطیل نمی‌شد. از روزی که شکسپیر مرده، تا حالا ۴۰۰ سال است که تئاتر هملت‌اش نه شب نه روز تعطیل نشده. حالا دور از آقای راننده، ولی در روز چند نفر راننده با هم دست به یقه می‌شوند. چرا؟ چون عده‌ای دانسته و ندانسته روح هنر را در این جامعه کشته‌اند. روزی شان را از دست مبارک خشونت می‌گیرند.» همان پسر جوان می‌گوید: «امروز تو تلگرام دیدم نوشته بود از اول سال تا آخر آذر ۱۰۰ نفر توی تهران به خاطر چاقوکشی کشته شده‌اند.» راننده می‌گوید: «والله این مردم تفریح ندارند که. شما ببین! نصف این ماشین‌های تک سرنشین همین طوری می‌آیند بیرون می‌چرخند؛ الکی ترافیک درست می‌کنند و مزاحم می‌شوند. چرا؟ چون مردم تفریح ندارند. نه پارک درست حسابی داریم نه جایی که بشود ارزان دست خانواده را گرفت و برد. یک شمال مانده که آن هم اگر زیر بهمن نمایم، ۴۸ ساعت ترافیک و توی جاده ماندن روی شاخ‌اش است.» پسر جوان دیگری که در این مدت ساکت بود با صدای آرامی می‌گوید:

«می‌خواهند مردم را ناامید کنند و گر نه مسأله کنسرت موسیقی نیست. این همه کنسرت برگزار می‌شود ولی آنها دست روی بعضی‌ها می‌گذارند. بعضی از آنها دوست دارند قدرت نمایی کنند و بگویند بفرمایید این هم دولتی که می‌خواستید.»

خیابان نیلوفر پراز مغازه‌های اغذیه‌فروشی است. جایی که پاتوق خیلی از تهرانی‌ها برای غذاهای متنوع است؛ از ساندویچی تا جگرکی. سراغ یکی از ساندویچی‌ها می‌روم. بوی سوسیس سرخ شده می‌آید. جلوی مغازه خیلی‌ها روی جدول نشسته‌اند. چند دختر جوان کنار یک ماشین ایستاده‌اند و منتظر آماده شدن غذا هستند. از داخل ماشین صدای آهنگی از گروه موسیقی پالت می‌آید. از دختری که پشت فرمان نشسته می‌پرسم مشتری کنسرت موسیقی هست یا نه؟ او دونفر دیگر با هم می‌گویند: «بله که هستیم» دختر پشت فرمان ادامه می‌دهد: «کلا دلمان به کنسرت خوش است. همیشه با بچه‌ها می‌رویم. البته یک کم اختلاف سلیقه داریم ولی گاهی حتی کنسرت خواننده‌هایی که خیلی هم از آنها خوشم نمی‌آید می‌روم. با بچه‌ها خوش می‌گذرد.» حرف به لغو کنسرت‌ها می‌کشد: «آنقدر کنسرت کنسل می‌کنند که همه می‌آیند ساندویچی!» همه می‌زنند زیر خنده. دختر دیگری که صندلی پشت نشسته ادامه حرفش را می‌گیرد: «تنها تفریح مردم شده غذا خوردن. هر روز هم تعداد ساندویچی‌ها و فلافل‌ها بیشتر می‌شود!»

سریال لغو کنسرت‌ها بویژه در سالی که گذشت، بارها و بارها به تیتراژ اصلی روزنامه‌ها تبدیل شد؛ رسانه‌های جهان به آن پرداختند و برهم زنده‌هایی که حاشیه امن داشتند، همچنان از رسالت خود برای برخورد با فرهنگ مبتذل کنسرت و حواشی دردناک آن دفاع کردند، تحلیلگران این اقدام را نوعی سیاسی‌کاری محفلی برای ناامید کردن مردم از دولت و صندوق رأی دانستند و... آیا مبارزه بی‌امان با هنر و زیبایی هنری و احساس شادی و آرامش، ادامه خواهد یافت؟

است و به تلطیف روحیه کمک می‌کند. اصلاً باورم نمی‌شود مغز یک نفر بدون موسیقی سالم بماند. از طرف دیگر با توجه به اینکه ما امکانات رفاهی نداریم، جلوگیری از کنسرت موسیقی واقعاً ظلم مضاعف در حق مردم است.»

مجدی از شور و شوق دخترش تعریف می‌کند؛ وقتی که سایت‌های فروش بلیت کنسرت موسیقی را چک می‌کند و به او زنگ می‌زند که با هم به کنسرت بروند: «اکثر جامعه ما را جوانان تشکیل می‌دهند. حالا در تهران خیلی کنسرت لغو نمی‌شود اما جوانان شهرستانی که امکانات کمتری هم دارند کجا بروند که این هیجان جوانی را تخلیه کنند؟ من فکر می‌کنم لغو کنسرت واقعاً جوانان را سرخورده می‌کند. بعد شاکمی هم هستیم که چرا جوانان به سمت مواد مخدر و پارتهای شبانه می‌روند یا چرا جنگل‌های شمال را تخریب می‌کنیم و یکسره ویلا می‌سازیم که آخر هفته از شرتهران خلاص شویم.»

تا کسی جای خوبی است برای طرح این جور مسائل. نخستین تا کسی را که یک جای خالی دارد، انتخاب می‌کنم؛ یک زن میانسال صندلی جلونشسته و دوپسر جوان پشت. خودم را معرفی می‌کنم و خیلی رسمی نظرشان را می‌پرسم. حرفم تمام نشده که راننده با خنده می‌گوید: «آقا حرف سیاسی نزن!» یکی از پسرهای می‌گوید: «اتفاقاً این موضوع فرهنگی است و ربطی به سیاست ندارد. البته از یک جهت درست می‌گویند؛ در این جامعه گوجه فرنگی هم که بخری یک کار سیاسی کرده‌ای. چه برسد به کنسرت که بین هزار گروه سیاسی دعواست!» خانم میانسال آن جلو آرام آرام می‌خندد. راننده می‌گوید: «خب حالا چه بگوییم؟ من که تا امروز کنسرت نرفته‌ام.» زن میانسال با خنده به راننده می‌گوید: «بعد انقلاب یا قبل انقلاب؟» همه

اجازه دهید از امیرعلی ۲۵ ساله و اهل سمنان شروع کنم؛ او موهای بلندش را از پشت بسته و شلوار جین آبی به پا دارد و چند لباس کاموایی روی هم، به قول معروف تیپ هنری زده. در دانشگاه هنر تهران دانشجوی رشته گرافیک است. تقاطع ۱۶ آذر و میدان انقلاب

منتظر دوستش ایستاده. از او می‌پرسم تا حالا شده بلیت کنسرت موسیقی بخری و کنسرت لغو شود؟ می‌گوید: «نه برای من اتفاق نیفتاده اما چند وقت پیش، چند نفری از دوستان همشهری‌ام دسته جمعی قرار گذاشته بودند بروند کنسرت کیهان کلهر که لغو شد.» امیرعلی می‌خندد و می‌گوید: «آدم می‌ماند کنسرت کیهان کلهر را چرا لغو می‌کنند؟ آنجا که آدم بیشتر چرتش می‌گیرد! اگر کنسرت موسیقی پاپ بود یک چیزی.»

امیرعلی از کمبود امکانات برای تفریح در تهران می‌گوید: «وقتی شهرستان زندگی می‌کردم، فکر می‌کردم اگر بیایم تهران کلی جا برای رفتن و تفریح کردن هست اما حالا از صبح تا شب با بچه‌ها توی کافه می‌نشینیم. هر جای دیگری برویم، کلی پول می‌خواهد. سینما و کنسرت هم که بگیر نگیر دارد.»

امیرعلی به قول خودش حرف حساب می‌زند؛ اینکه جوانان چطور هیجانان خود را خالی کنند و اصلاً کجای این شهر فکری به حال تخلیه انرژی و هیجان آنها شده است. جوانان به کنار، خانواده‌ها بجز سینما و تئاتر کجا می‌توانند بروند؟ ابراهیم مجدی مهندس عمران است. دفتر کارش را تعطیل کرده و زیر پل سیدخندان منتظر تاکسی برای رفتن به خانه است. کت و شلوار شیک و هم‌رنگی به تن دارد و کیف مشکی به دست. او مشتری پروپاقرص کنسرت‌های موسیقی سنتی است. ابراهیم می‌گوید: «به نظرم وقتی فضای شادی و نشاط از جامعه گرفته شود، بار منفی روانی ایجاد می‌کند. موسیقی با روح انسان عجین

## سریال لغو

کنسرت‌ها بویژه

در سالی که گذشت،

بارها و بارها به تیتراژ

روزنامه‌ها تبدیل شد؛

رسانه‌های جهان به آن

پرداختند و تحلیلگران

این اقدام را نوعی

سیاسی کاری برای

ناامید کردن مردم

دانستند. آیا مبارزه

بی‌امان با هنر و زیبایی

هنری و احساس شادی

و آرامش، ادامه خواهد

یافت؟



گزارش

www.iran-newspaper.com